



هفته نامه تابستانی موسسه هفت پرگه گراش



## جشنی برای شاعر انار و بادگیر

به اهتمام نویسندگان، فعالان فرهنگی و روزنامه نگاران گراش سالروز تولد صادق رحمانی، شاعر و پژوهشگر گراشی، در موسسه فرهنگی هفت پرگه گرامی داشته شد.

در این جشن که توسط اعضای تحریریه و نویسندگان نشریه تابستانی-اینترنتی هفتستانه برگزار شد، جمعی از نویسندگان و وبلاگ نویسندگان گراشی حضور داشتند. در آغاز این برنامه خانم عارفه متین، شاعر جوان گراشی، پاورپوینتی ارائه کرد که مروری بود بر زندگی و آثار مکتوب صادق رحمانی و اشعاری از وی در آن گنجانده شده بود.

در این برنامه بعد از پذیرایی و گرفتن عکس یادگاری، فاطمه یوسفی، سردبیر هفتستانه، هدیه ای که از طرف موسسه هفت پرگه تهیه شده بود را به استاد رحمانی تقدیم کرد. همچنین در این آیین مسعود غفوری، مدیرمسئول هفتستانه،

ضمن خوشامدگویی به حضاران گفت: قصد ما این است که این آیینها برای تجلیل فرهنگمداران و فرهیختگان گراشی ادامه یابد و امید که این مراسم حسن آغازی بر این ایده فرهنگی باشد. قرار است در هر ماه یا با فاصله کمتر برای کسانی که به هنر، فرهنگ و جامعه گراش خدمت بی شائبه کرده اند مراسمی مشابه از طرف تحریریه هفتستانه انجام گیرد.

صادق رحمانی، فرزند شیخ علی اصغر، یکم مرداد ماه ۱۳۴۳ در گراش به دنیا آمد و تاکنون شش مجموعه شعر از او به چاپ رسیده است. «انار و بادگیر» مجموعه ای از شعرهای گراشی اوست که چهار بار به چاپ رسیده است. رحمانی همچنین به عنوان یک پژوهشگر فرهنگ گراش شناخته می شود. او ساکن تهران و از مدیران ارشد صدا و سیما است.

## کنکوریها در نقطه انتخاب سرنوشت

۷۵۵ را در گروه آزمایشی تجربی کسب کرد.

با اعلام نتایج کنکور، حالا مرحله جدید این رقابت آغاز شده است. انتخاب رشته مرحله ای است که داوطلبان باید با دقت زیادی آن را انجام دهند. به منظور راهنمایی و کمک در انتخاب رشته داوطلبان، کانون سمپاد گراش و آموزش و پرورش گراش و کانون طه، همایش «انتخاب برتر» را یکشنبه و دوشنبه این هفته در محل دبیرستان سیدالشهدا برگزار می کنند.

تقریباً همزمان با اذان صبح سرورهای سازمان سنجش برای اعلام نتایج کنکور ۱۳۹۲ باز شد. داوطلبان گراشی کنکور ۹۲ برخلاف سال قبل نتیجه قابل قبولی را به دست نیاوردند. امسال نیز همچون سالهای قبل امید گراش به دانش آموزان محصل در مدارس خاص همچون تیزهوشان و نمونه دولتی بود که از میان آنها علی انصاری با رتبه ۶۴۶ در منطقه ۲ بهترین رتبه را کسب کرد. حمید یحیی پور که سال قبل به عنوان یکی از نخبگان کنکور معرفی شده بود، امسال رتبه

### هفتسانه ما

دبیر تحریریه | ممدامین نوبهار

### راهی برای زندگی اجتماعی...

همه می سن و سالان من ساکن محله ی پاقله احتمالا آن روضه های خانگی را بیاد دارند، با آن فرم سنتی شان. اما چیزی که بیشتر از این مراسمها در خاطر من مانده است، پسرهایی هستند که دم در حسینیه نخود و باقلا می فروختند. بساطشان را پهن می کردند وسط مسیر زنهایی که بچه های خردسال داشتند. به این نتیجه رسیدند بودند که اگر بچه ها تحریک شوند، کسی جلودارشان نیست.

علی از همین نخود و باقالی فروشی دم در خانه ی باباجی کسب و کارش را شروع کرد. هر روز یک ساعت قبل از شروع مراسم، زودبید و کاسه های رنگارنگ و قاشقهای اش را روی فرشی که با پاکت ساندیس بافته بود، صف می داد تا شاید اینطوری بزرگترها هم مشتری شوند. بابای علی خارج رو بود و مادرش پشت همه ی این بازیهای مردانه ایستاده بود. چندسال که گذشت بابای علی دو دستگاه پلی استیشن از دبی برای او فرستاد. حالا علی یک کار جدید راه انداخته بود.

بچه های همسایه در ازای مبلغی که علی مشخص می کرد، می توانستند چند دقیقه فوتبال ۹۸ بازی کنند. بعد علی خودش یک تلویزیون و یک آتاری دیگر خرید و یک کلپ بازی راه انداخت. بعد از راه همین کلپ، معامله را یاد گرفت و با پیچ و تابهای خرید و فروش دستگاهها آشنا شد و رسماً کار مردانه را شروع کرد و بعد و بعد و بعد... همه ی بزرگترها علی قصه ی ما را تشویق کردند. او راه بزرگ شدن و زندگی اجتماعی را خودش یاد گرفته بود. حالا علی معامله گر خوبی است هر چند هیچ وقت نتوانست از سد کنکور بگذرد.

درباره بچه هایی که کار را به گیم نت

ترجیح می دهند

**تمرین بزرگ بودن  
با کار تابستانه**



صادق رحمانی، شاعر و پژوهشگر گراشی:

**دوست دارم آلبوم موسیقی  
با گویش گراشی داشته باشم**



گزارشی از هنرها و صنایع دستی گراش:

**فسیل،  
مادر هنر زنان گراشی**



عناوین  
این شماره

سهشنبه این هفته برابر با ۲۱ رمضان، محفل انس با قرآن در حسینیه اعظم برگزار شد. در کنار قاریان مدعو، مجتبی فردفانی، سیدذبیح الله سعادت، حجت عالمی و عادل نجاتی به قرائت قرآن کریم پرداختند.

پنجشنبه نتایج اولیه کنکور ۹۲ اعلام شد: در گراش علی انصاری با رتبه ۶۴۶ بهترین رتبه در رشته ریاضی و حمید یحیی پور با رتبه ۷۵۵ بهترین رتبه در رشته تجربی شدند.

گراش  
در هفته  
گذشته



حاج مرتضی آخوندی

از عید فطرهای کودکی‌اش می‌گوید:

## عیدی دو قران تا پنج قران



پارسا رهنماییان

بیش تر مردم و بچه‌ها عید فطر را دوست دارند. چون از آن خاطرات خوشی دارند. آقای مرتضی آخوندی مردی است که حالا تقریباً هفتاد سال دارد. او درباره‌ی عید فطر دوران نوجوانی‌اش برای ما می‌گوید: ما در عید فطر با دایی و پسر دایی‌ها به کوه سیاه و کوه سرخ می‌رفتیم و در آن جا آهو و پرندگان را شکار می‌کردیم. در عید فطر من با پسر دایی‌هایم به مصلی که در پشت برکه حاج اسدالله واقع بود می‌رفتیم و نماز عید را پشت سر حاج عباس معصومی می‌خواندیم. جمعیت زیادی می‌آمدند. بعد از نماز ما برای گرفتن عیدی به خانه پدر بزرگ و مادربزرگمان می‌رفتیم. آن‌جا همه جمع شده بودند. بزرگ‌ترها دو قران یا پنج قران به ما عیدی می‌دادند. از او می‌پرسم این یک قران چه قدر بود؟ می‌گوید: هر بیست‌شاهی و یا هر ده صناری، یک قران بود.

می‌پرسم با عیدی‌های تان چه کار می‌کردید؟ حاج مرتضی می‌گوید: ما عیدی‌ها را جمع می‌کردیم و وقتی به مقدار قابل توجهی می‌رسید با آن چیزهای مختلف می‌خریدیم. پدر بزرگام درباره‌ی رسم‌های گراش در رمضان‌های چند دهه پیش این‌طور می‌گوید: ما سه تا رسم داشتیم: اول «مناجات»، بعد «بیدار باش» و بعد «او بس و تریاک». در رسم «او بس و تریاک» منظور جمله این است که کسانی که می‌خواهند روزه بگیرند، وقتی اذان گفتند اگر آب بخورند مانند تریاک حرام است. قبل از اذان صبح برای مناجات شعرهای می‌خواندند مثل: «باز آمد در گاه تو چون بگذرم ز کوی در کجا کنم». یا مثلاً «از یاد مرا دو نیم در عرصات نیمی به حسن ببخش نیمی به حسین»

او با حسرت درباره‌ی بازی‌هایی که در عید فطر و دیگر روزها با بچه‌ها انجام می‌دادند صحبت می‌کند: بازی‌هایی مثل دارکله بازی می‌کردیم که چوبی به اندازه انگشت دست بر می‌داشتیم و باید آن را پرتاب می‌کردیم، یا بازی «سواره پیاده خر ولی» که اگر کسی بگوید پیاده باید تمام راه را پیاده برویم ولی اگر بگوید «سواره خر ولی» باید کول یکی از بچه‌ها می‌شد.

## فَسِیل مادر هنر زنان گراشی

 کوثر پریمی  
 نرگس پائربرا

دیگری را نشان‌مان داد و گفت: «سَرکِرِ بافتی شبیه بافت مُشب دارد، اما آن را به صورت یک استوانه به اندازه سر کوزه و ارتفاع معمولاً شش سانتی‌متر می‌بافند و برای جلوگیری از ورود حشرات کوچک و گردوخاک به داخل کوزه، استفاده می‌شود. هنوز هم بعضی از خانواده‌ها از سَرکِرِ برای کوزه‌های خود استفاده می‌کنند.»

انگار حضور ما و سوال‌هایی که از مادربزرگ می‌پرسیم باعث شده بود خاطرات خوش مادربزرگ زنده شود. او با ذوق و هیجان جارِ پشی(جارو) را در دستانش می‌گیرد و می‌گوید: «برای ساختن جارِ پشی، برگ‌ی از درخت نخل جدا و به چهار تا پنج قسمت تقسیم می‌کردند، این تکه‌های قسمت شده از عرض، به اندازه مساوی قسمت می‌شد و روی هم قرار می‌دادند، قسمت‌های تکه شده را برای بار دوم به شش قسمت مساوی و به فاصله پنج سانتی‌متر از هم قرار می‌دادند و باقیمانده پش‌ها، به هم گره زده می‌شد. از این جارو برای خاک‌روبی خانه، فرش‌های دست بافت قدیمی و... استفاده می‌کردند.»

او می‌گوید: «جارو پشی جزو دست‌بافت‌هایی است که هنوز خیلی‌ها برای زُفت و روب خانه‌هایشان از آن استفاده می‌کنند.»

وقتی حرف‌مان تمام می‌شود می‌خواهیم برویم، مادربزرگ برای ما آرزوی سلامتی می‌کند و حرفش را این‌طور تمام می‌کند که: «دوست دارم نسل جوان بیشتر با ساخت و بافت صنایع دستی آشنا شوند و هنرهای قدیمی و زیبا را فراموش نکنند.»

برای گرم کردن و پختن و یا به عنوان حصار در باغ‌ها استفاده می‌کنند. شاخه‌های خشک نخل در پوشش سقف خانه‌ها و ساختن خانه‌های کبُری، مورد استفاده‌ی افراد کوچ‌نشین در مناطق جنوب و جنوب شرقی ایران است. برگ خشک و تر آن که در زبان اچمی به «پش» معروف است نیز برای ساختن انواع بادبزن «مُشب»، سَرکِرِ «درپوش کوزه»، تیلک «زنبیل»، جاروپشی، سُب «سینی»، گَلت «کیسه‌ی پشی برای خرما»، حصیر «برای ساخت پرده، پادری و سفره»، کلاه، کیف، جامدادی و... استفاده می‌شود.

به همراه مادربزرگ به حیاط می‌رویم، او در گوشه‌ی حیاط کنار دست‌بافت‌هایش می‌نشیند تا کار نیمه تمام خود را تمام کند، از او در مورد طرز ساخت و بافت این صنایع دستی می‌پرسیم. همراه

با لیخند مهربانی که روی صورت‌اش دارد به یکی از دست‌بافت‌های گوشه‌ی حیاط اشاره می‌کند و می‌گوید: «به این می‌گویند مُشب؛ برای ساختن آن برگ درخت نخل را جدا و آن را تکه‌تکه می‌کنند و بعد گرد «ته برگ نخل» را از برگ جدا می‌کنند تا برگ به اندازه مساوی تقسیم شود. به صورتی که دو سر پش به صورت ضربدری روی هم قرار بگیرد، یک سر پش را از پشت دیگری رد می‌کنند و سر دیگر را به روی آن برمی‌گردانند تا حالت مربعی شکل به خود بگیرد و آن را دایره‌وار می‌بافتند و به عنوان بادبزن استفاده می‌کردند.»

نگاهم به کوزه‌ی روی حوض افتاد که سایه‌ی دیوار آن را از آفتاب داغ تابستان نجات داده بود. مادربزرگ دست‌بافت

به خانه‌اش که نزدیک می‌شویم بوی گاه گل نم خورده به مشام می‌رسد، آرام در چوبی خانه‌اش را می‌زنیم، پیرزنی با چهره‌ای آرام و مهربان در را به‌روی ما می‌گشاید و به داخل خانه دعوت‌مان می‌کند، در گوشه حیاط مقداری برگ درخت نخل روی هم انباشته شده و در قسمت دیگر دست‌بافت‌هایی که به نظر می‌رسد از همین برگ‌ها بافته شده باشند، دیده می‌شود.

یکی از هنرهای بانوان گراشی در گذشته، بافت اشیاء مورد نیاز خود با استفاده از «پش فسیل» (برگ نخل) بوده است که به نظر آسان می‌رسد اما هنگام انجام‌دادن این هنرها تازه می‌فهمیم که به چه دقت و ظرافتی نیاز است و چندان هم کار آسانی نیست.

در شهر ما گراش از مواد اولیه بومی از قبیل پش، فِرْس «تنه درخت» و... برای ساخت انواع صنایع دستی استفاده می‌شود و ساخت و بافت این صنایع نیازمند علاقه، تجربه و وقت و حوصله است.

بیشتر این دست‌بافت‌ها از بزرگترین و خشک‌ترین برگ درخت نخل یا همان «فسیل» تهیه شده است.

برای ما جنوبی‌ها تمام اجزای درخت نخل، مفید و قابل استفاده است؛ میوه‌ی آن «خرما» به صورت‌های مختلف قابل نگهداری و مصرف است و از شاخ و برگ آن نیز به عنوان هیزم



## تمرین بزرگ‌بودن با کار تابستانه

سلمیه ادمرد

لوله‌کشی نشده بود، یکی از زن‌های همسایه با پسرش هر روز از برکه‌ی کل برای مردم آب می‌آورد و در ازای آن دست‌مزد می‌گرفت.» این روزها نوجوانانی هستند که به نحوی دیگر کار می‌کنند اما تعدادشان نسبت به گذشته کمتر است؛ نوجوان‌هایی که روزهای بلند تابستانی خود را با کار کردن می‌گذرانند نسبت به آن‌هایی که کار نمی‌کنند زمان تلف شده‌ی کمتری دارند.

آن‌ها که ترجیح می‌دهند اوقات فراغت خود را با کار کردن بگذرانند معمولاً وقت خود را با

خوشمزه‌ای که از دست اشتباهی ما جان سالم به در می‌برند، می‌فروختیم.» از مادرم هم شنیده‌ام که قدیم‌ها با خاله‌هایم بستنی شیری و میوه‌ای درست می‌کردند. او می‌گوید: «شیر یا شربت را درون لیوان می‌ریختیم و تکه چوبی به عنوان دسته وسط آن قرار می‌دادیم. لیوان‌ها را در یخچال می‌گذاشتیم تا یخ بزنند و در آخر بستنی‌ها را درون کلمن جا می‌دادیم تا آب نشوند.» بعد هم دایه‌هایم بستنی‌ها را می‌برده‌اند به همان شکل کار پدرم می‌فروخته‌اند.

مادرم می‌گوید: «آن زمان که هنوز خانه‌ها

تابستان که می‌آید و مدرسه‌ها که تعطیل می‌شوند، پدرم یاد تابستان‌های کودکی خودش می‌افتد و هرسال خاطره‌ی تکراری‌اش را جوری با آب و تاب برایم تعریف می‌کند که انگار برای اولین بار است دارد قصه‌اش را به کسی می‌گوید.

تابستان‌های کودکی پدرم این‌طور گذشته است که با عموهای هم‌سن و سال‌اش پفک، آدامس و بیسکویت می‌فروخته‌اند. پدرم می‌گوید: «با تخته‌های چوبی یا تکه‌های کاترین دک‌های درست می‌کردیم و به بچه‌های همسایه تنقلات و گاهی هم سمبوسه و نخودهای





یادداشت

سکینه‌خانم‌ها را تنها نگذاریم



فاطمه عزیز

محسن با هیجان به بنیامین نگاه می‌کند و پول‌هایش را از جیب لباس خوش‌رنگ و نوآش بیرون می‌آورد و می‌گوید: «تا الان شده بیست تومان، هنوز دایی علی و عمو رضا هم بهم عیدی ندادند، عصر هم قراره برویم خانه‌ی عمه‌بزرگ که او هم به بچه‌ها تخم‌مرغ رنگی و پول عیدی می‌دهد.» این مکالمه‌ای است که روز عید فطر که بازار عیدی دادن و عیدی گرفتن گرم است بین بچه‌ها رد و بدل می‌شود. چند روز بیشتر تا عید نمانده است امسال هم طبق معمول هر سال همه‌ی فامیل در خانه‌ی مادر بزرگ جمع می‌شویم و با خوراکی‌های خوشمزه‌ی او خوش می‌گذرانیم. به یاد عید پارسال افتادم، همه‌ی فامیل در خانه‌ی بی‌بی سعی می‌کردند با شوخی و گپ‌های صمیمانه همدیگر را خوشحال کنند و دل هم را به دست آورند. مهمان‌های بی‌بی هم می‌آمدند و از هم حلاوت می‌طلبیدند و عید را تبریک می‌گفتند و می‌رفتند تا این که خاله فاطمه چادرش را پوشید و گفت: «بچه‌ها بیا یک ساعتی برویم پیش سکینه خانم!» سکینه خانم همسایه‌ی خانه‌ی مادر بزرگ است و تنها زندگی می‌کند. سه بچه دارد که دو نفرشان در خارج زندگی می‌کنند و یک نفر از آن‌ها برای کسب و کار به تهران رفته است. وارد خانه‌اش شدیم، پیرزن مهربانی بود و تمام کارهای‌اش را با متانت انجام می‌داد، با وجود این که از بودن ما در خانه‌اش برای تبریک روز عید خوشحال بود اما نمی‌توانست غمی که در نگاهش است را پنهان کند؛ شاید دوست داشت فرزندان و نوه‌های‌اش کنارش باشند و از این که حتی روز عید هم نمی‌تواند در کنار خانواده‌اش باشد دل‌تنگ بود. یکی، دو ساعتی خانه‌اش ماندیم تا حداقل در روز عید کم‌تر تنهایی را احساس کند و بعد از آن خداحافظی کردیم، به خانه‌ی مادر بزرگ که برمی‌گشتیم با خودم می‌گفتم یعنی چند نفر از این سالمندان در گراش هستند که روز عید را تنها می‌گذرانند؟ خدا کند کسی باشد به آن‌ها هم سر بزند.

شده است؟  
خیر. جز خودی آدمی هیچ‌کس مانع پیشرفتش نیست.  
از لحاظ فرهنگی دلتان به حال چه خیلی می‌سوزد؟  
فرهنگ عمومی کل ایران که دچار ضعف است.

کتاب جدیدی در دست انتشار دارید؟

بله. مجموعه شعرهایم از سال ۸۵-۹۱. همچنین مجموعه ۱۲ عنوان کتاب به نام کتاب گراش که با همکاری آقایان مسعود غفوری و محمد خواجه‌پور و محمدعلی شامحمدی نوشته‌ایم که انشالله تا پایان سال منتشر خواهد شد.

راستی چرا جنگ؟

صادق  
۱۹ ساله برای

چه رفت جنگ؟

احساس هویت. تاثیرپذیری از گروه اجتماعی که در آن بودم. وقتی همه می‌رفتند من نیز این احساس را می‌کردم باید برای به دست آوردن هویت کشورم تلاش کنم.

بهترین هدیه‌ای که می‌توانید دریافت کنید؟

صداقت. این که آدمی ظاهر و باطنش یکی باشد.

و یک هدیه مادی؟ کتاب

خیلی‌ها هستند که استعداد نوشتن را دارند اما اعتماد به نفس خواندن اثرشان یا حضور در انجمن‌های ادبی را ندارند، با این گروه چه باید کرد؟  
باید ترس را کنار گذاشت. بالاخره باید از جایی شروع کرد. نمی‌شود که دست کسی را به زور گرفت. باید خودش خواهان پیشرفت و شکوفایی باشد.

پیشنهاد و حرفی با تازه‌قلم‌ها دارید؟

بر روی علاقه‌تان تمرکز کنید تا پیشرفت کنید. بسیار زیاد کتاب بخوانید و توقع نداشته باشید که همیشه مورد تشویق قرار بگیرید، ظرفیت پذیرش انتقاد را نیز داشته باشید.

یعنی در قبال کتاب‌هایتان، حتی کتاب‌هایی که خیلی دوستشان دارید احساس مالکیت نمی‌کنید؟  
نه. اگر کسی بخواهد می‌بخشم. یک کتاب نسخه دست‌نویس کم‌یاب داشتم، دوستم آن را خواست، کتاب را به او هدیه دادم.

چرا؟

چون بر این باورم که هیچ چیز در این دنیا



گفتگو با صادق رحمانی،  
شاعر «انار و بادگیر» به بهانه تولد ۴۹ سالگی

دوست دارم آلبوم موسیقی با گویش گراشی داشته باشیم

بیمانه (هنورد)  
عاشقه ملین

نمی‌ماند.

با توجه به این که شما توانایی فعالیت و حضور در جایگاه دیگر و بالاتری دارید چرا اکثر فعالیت‌های فرهنگی‌تان در گراش انجام می‌شود؟

سعی من براین است که در هر عرصه، شعر، روزنامه‌نگاری، طراحی و... فعالیت‌ام را به گراش معطوف کنم. چون هم علاقه‌مندم و همچنین توانایی این فعالیت را دارم. افراد بسیاری توانایی حضور و فعالیت در جایگاه دیگری را دارند اما فعالیت در حیطه گراش، تلاش یک گراشی را می‌طلبد.

تا حال کسی یا چیزی مانع پیشرفتتان

صادق رحمانی فرزند شیخ علی‌اصغر، روحانی شناخته شده، گراش است که در مردادماه ۱۳۴۳ و میانه‌ی گرمای تابستان در گراش به دنیا آمده است. او با روحیه‌ی شاعرانه‌ای که دارد، شیفته‌ی شهر گرم و خشک اما صمیمی‌اش «گراش» است. هم‌کلاسی‌ها و دبیرانش او را با اخلاق و انشاهای خوب‌اش می‌شناسند. شاید به دلیل فضای خانواده‌اش است که از نوجوانی به مسئله‌ی فرهنگ اهمیت زیادی می‌داده است و تفریحش تهیه روزنامه‌دیواری بوده است. دانش‌آموزان دهه شصت گراش او را با نشریه «همساده» عجب می‌دانستند. دکتر مقتدری، رییس دانشگاه پیام نور اوز، می‌گوید صادق رحمانی را با یک کتاب فرهنگ لغت فارسی در کلاس ادبیات به یاد می‌آورد. انگار او از همان کودکی وابستگی خاطر زیادی به ادبیات داشته است. صادق رحمانی این روزها در رادیو فرهنگ مشغول به کار است. ساعتی را با این شاعر «انار و بادگیر» در دفتر موسسه هفت‌برکه به گفتگو نشستیم.

از چه سالی شعر را شروع کردید؟

سال ۶۴  
رحمانی یک شاعر آیینی، سنتی یا گراشی است؟  
چون در دوران انقلاب رشد کرده‌ام. نه هیچ‌کدام و نه هر سه!  
از فعالیت‌های نوجوانی‌تان برای‌مان بگویید.

بیشتر روزنامه دیواری تهیه می‌کردیم و در نشریه «همساده» فعال بودم.  
بنظر شما شالوده‌ی کار فرهنگی چیست؟  
خدمت به مردم بدون چشم داشت هیچ‌مزدی دوست دارید چه کار فرهنگی در گراش انجام شود که تا به حال انجام نشده است؟

دوست دارم ۴-۵ آلبوم موسیقی با کیفیت با گویش گراشی داشته باشیم.  
موافقم. به نظر‌تان تنبل فرهنگی کیست؟  
کسی که

کارهای‌اش به دیگران سفارش شده است و خود آستین بالا نمی‌زند. توانایی انجام کار فرهنگی را دارد اما سست است یا حرکت نمی‌کند.  
فکر می‌کنید خسیس هستیید؟  
نه



## سه روز برای خودشناسی

امیرمسین محسن‌زاده

چهارمین دوره «اعتکاف جوانان و نوجوانان» شهرستان گراش آن از امروز، شنبه ۱۲ مردادماه برابر با بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در مسجد صاحب‌الزمان (عج) آغاز شده است.

این برنامه که توسط ستاد اعتکاف گراش هر ساله در اواخر ماه مبارک رمضان برگزار می‌شود، از سال ۱۳۸۹ آغاز شده و تا کنون سه دوره آن برگزار شده است.

در سه دوره گذشته در مجموع ۳۰۰ نفر از جوانان و نوجوانان ساکن گراش در این برنامه شرکت کرده‌اند تا از فضای معنوی

<< ادامه از صفحه ۴

## تمرین بزرگ‌بودن با کار تابستانه

گذراندن درگیم‌نت‌ها و خواب زیاد و کارهای بیهوده از دست نمی‌دهند، ساعت خواب و بیداری مشخصی دارند و برنامه‌ی روزانه‌شان منظم است اکثر این افراد در ازای کاری که انجام می‌دهند حقوق می‌گیرند.

داشتن حقوق و درآمد علاوه بر این که کمکی به خانواده است، اعتماد به نفس نوجوان را نیز بالا می‌برد و او را به کار بیشتر تشویق می‌کند. محیط کار با خودش تجربه به همراه دارد، کسی که مشغول به کار می‌شود علاوه بر این که در حیطه‌ی همان کار به مهارت می‌رسد از نظر روابط اجتماعی نیز به سطح بالایی می‌رسد و راحت‌تر می‌تواند با افراد جامعه ارتباط برقرار کند. برخلاف نظر بعضی از افراد داشتن شغل صرفاً برای رفع نیاز اقتصادی نیست کار خوب گاهی باعث شکوفایی استعدادهای نهفته هم می‌شود. می‌توان با انتخاب کاری مناسب از لحظات تابستان که فصل استراحت و تعطیلات است به نواحی لذت‌برد، بعضی از نوجوانانی که شغل پدرشان آزاد است تابستان‌ها کمک‌حال پدر می‌شوند و عده‌ای دیگر با کار کردن در کنار اقوام اولین تجربه‌ی کاری خود را شروع می‌کنند.

محمد هیجده ساله است، او از پانزده سالگی در عینک‌سازی دایب‌اش کار می‌کند، قبلاً فقط تابستان‌ها برای کار می‌رفت اما حالا که دانشجو است در کنار تحصیل به شغلش هم مشغول است، محمد از این که تابستان‌هایش را با کار کردن گذرانده خیلی راضی است او می‌گوید: «آدم معمولاً سریع به کارش عادت می‌کند تا آن‌جا که روزهای تعطیل برایش

گذراندن درگیم‌نت‌ها و خواب زیاد و کارهای بیهوده از دست نمی‌دهند، ساعت خواب و بیداری مشخصی دارند و برنامه‌ی روزانه‌شان منظم است اکثر این افراد در ازای کاری که انجام می‌دهند حقوق می‌گیرند.

داشتن حقوق و درآمد علاوه بر این که کمکی به خانواده است، اعتماد به نفس نوجوان را نیز بالا می‌برد و او را به کار بیشتر تشویق می‌کند. محیط کار با خودش تجربه به همراه دارد، کسی که مشغول به کار می‌شود علاوه بر این که در حیطه‌ی همان کار به مهارت می‌رسد از نظر روابط اجتماعی نیز به سطح بالایی می‌رسد و راحت‌تر می‌تواند با افراد جامعه ارتباط برقرار کند. برخلاف نظر بعضی از افراد داشتن شغل صرفاً برای رفع نیاز اقتصادی نیست کار خوب گاهی باعث شکوفایی استعدادهای نهفته هم می‌شود. می‌توان با انتخاب کاری مناسب از لحظات تابستان که فصل استراحت و تعطیلات است به نواحی لذت‌برد، بعضی از نوجوانانی که شغل پدرشان آزاد است تابستان‌ها کمک‌حال پدر می‌شوند و عده‌ای دیگر با کار کردن در کنار اقوام اولین تجربه‌ی کاری خود را شروع می‌کنند.

محمد هیجده ساله است، او از پانزده سالگی در عینک‌سازی دایب‌اش کار می‌کند، قبلاً فقط تابستان‌ها برای کار می‌رفت اما حالا که دانشجو است در کنار تحصیل به شغلش هم مشغول است، محمد از این که تابستان‌هایش را با کار کردن گذرانده خیلی راضی است او می‌گوید: «آدم معمولاً سریع به کارش عادت می‌کند تا آن‌جا که روزهای تعطیل برایش



## گراش از نگاه دوربین مامد عبداللهی / فرهاد امامتی



کرانه سبز  
 نخلستان‌های خارج  
 از شهر از بالای  
 کلات دیدنی است.



گراش، محله بیدله

تابلوی راهنمای  
 گردشگری که  
 توسط سازمان  
 میراث فرهنگی  
 نصب شده بود،  
 در فضای داخلی  
 باقی‌مانده‌های  
 مسجد قدیمی  
 کلات افتاده است.



کلات، بقایای قلعه همایون‌دژ

با هموار شدن  
 مسیر تنگ آب،  
 این سد هر روز با  
 مردم بیشتری آشنا  
 می‌شود.  
 آشنایی‌ای که گاهی  
 با تخریب همراه  
 است.



سد تاریخی تنگ‌آب